

بر کرانه مصباح الانس

□ یاسر جهانی پور

مصباح اول: ان الهویة الغیبیة الاحدیة والعنقاء المغرب المستکن فی غیب الهویة والحقیقه الکاмене تحت السراذقات النوریة و الحجب الظلمانیة فی عماء و بطون و غیب و کمون.^۱

بیان: هویت غیبی حقتعالی، وراى تعینات اسماء و صفات و فوق همه حجابهای نورانی و ظلمانی است. عقل بشر از درک و فهم آن ذات مقدس عاجز و توان بشر از وصول به کنه ذات او قاصر است. در پرده غیب است چون آشکار است و آشکار است چون در پرده غیب است. نه ظهورش به تمام معناست و نه بطونش.

حق باریتعالی، هیچگاه به تمام وجه بر بندهای ظهور نخواهد کرد؛ زیرا که هیچ تناسخی میان بنده و او نیست. اما اگر خود واسطه در قبول فیض بر بندهای شد و به حکم قرب نوافل و فرایض، بنده مصداق کنت سمعه و بصره گردید؛ آنگاه حق از مقام خود نزول اجلال فرموده و در احدیت و واحدیت خود را مشهود او می گرداند.

نهایت سلوک بشر وصول به این دو مقام و انتهای دیدش شهود حق است در احدیت آنگاه که از حجب اسماء گذشته و در پس سرادقات جمال و جلال نمانده باشد.

نکته: پس انسان کامل (به خاطر آنکه از همه حجابها گذشته و عین حق گشته به حکم انالله و انا الیه راجعون) صورت بارزه حق و ظهور هویت غیبیه اوست. از این رو شناخت کنه ذات او نیز

مقدور کسی نیست. هویت آن ذات مقدس، همچنانکه در انسان کامل ساری است، در هر موجودی از موجودات عالم به قدر استحقاق و قابلیت نیز ساری است.

«پس وجود اکوان عین هویت حق باشد نه غیر او و هر چه ما ادراک می‌کنیم از حیثیت هویت حق که ظاهر است در وی عین وجود حق است و از حیثیت اختلاف صور در وی اعیان ممکنات است».^۲

حقیقت حق به هویت غیبیه خود در تمام عوالم وجود حاضر و در جمله ذرات عالم جاری است. سریان این حقیقت مشهود کسانی است که به معراج رفته و حق را تحت الارض و فوق السماء دیده‌اند. این قابلیت برای آنانی است که به ختم ولایت فی بعض الاسماء والصفات رسیده و مقامات اولیاء را ادراک کرده باشند. فهم این حقیقت که ذات مقدس با آن بطون و کمونی که دارد چگونه از مقام خود بدون انخلاع نازل شده و پس از قرار گرفتن در پس حجب، جاری در مجاری عالم گشته و در تمامی ذرات وجود قرار گرفته از عویصاتی است که مشهود این گروه خاص است.

مصباح هشتم: فلا بدّ لظهور الاسماء و بروزها و کشف أسرار کنوزها من خلیفه الهیه غیبیه...^۳

بیان: گفته شد که ان ذات مقدس، ورای اسماء و تعینات و عاری از هر گونه تکثری است. نه نظر لطف به غیر داشته، نه نظر قهر. در غیب مطلق و کمون تام بوده و هیچ اثر و اسم و مقامی را نمی‌پذیرد. اسماء به لحاظ بطون ذات در ذات مخفی بوده و هیچ جلوه و ظهوری ندارند. چون اراده فرمود ظهور برکات و فیوضات خود را، واجب شد وجود اسماء و صفات و بواسطه آنکه هیچ تعین و کثرتی چه کثرت علمی و چه عینی را نمی‌پذیرد و هیچ سنخیتی بین او و اسماء نیست ناگزیر خلیفه‌ای را تعیین فرموده و این کار را به او محول ساخت. هذه التعین التالی لغیب الهویه والوحده التی انتشت منها الاحدیه والواحدیه.

این حقیقت اصل تمام قوابل و فواعل، عین وجود و از جهتی عین احدیت و واحدیت است. به یک وجه ظاهر و به وجه دیگر غایب است یعنی اگر به آن نگاه شود از آن منظر که صادر از

حق و عین ذات اوست ظهوری ندارد و لاتعین است و اگر به آن نگاه شود از آن جهت که مفتاح کثرات علمی در حضرت واحدیت است دارای ظهور و متعین است.

تنویر: از حضرت ختمی مرتبت (ص) نقل شده است که قال عزوجل: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف^۴ این حدیث با آنکه با سند در هیچ کتابی نقل نشده لیکن عرفا پیرامون آن مباحث زیادی کرده‌اند از آن جمله کنز مخفی و گنج پنهان کنایه است از کنه ذات و حضرت غیب‌الغیوب که معرا از جمیع تعینات و کثرات است. فاحببت ان اعرف اشاره است به ظهور ذاتی ذات للذات و شهود خود به شهود ذاتی که از آن تعبیر به کمال ذاتی نموده‌اند این عشق، عشق مطلق و عاری از هرگونه جلوه‌های عاشقی و معشوقی است. نتیجه این حب، کمال جلا و استجلا و مشاهده ذات و کمالات ذاتی و عرضه آنها است بر ذات به سمع و بصر و کلام ذاتی و این حب رابط است بین خفای محض حقیقت ذات که به کنز مخفی از آن تعبیر فرمود و ظهور در عرصه تعین.

لاعرف اشاره است به اظهار مکنونات و مستورات در غیب، تقدیر مقدرات و اظهار جواهر ذات و اسماء و صفات و ظهور و تعینات اسمائیه در عین. این حب به معروفیت نتیجه همان حب به ذات است که از قبل به آن اشاره شد. خلق در حدیث شریف بیانگر همه عوالم وجود و حقایق غیب و شهود است، از مرتبه احدیت گرفته تا غایه القصوای عالم ناسوت.

نکته: هویت غیبیه به لحاظ اینکه در تمام عوالم وجود سریان دارد و به حکم آنکه اسماء با ذات حق عینیت دارند، به کنه ذات هیچ اسم نمی‌توان پی برد و هر اسم با عین ثابتش و تمام لوازمش دارای هویتی است که قابل شناسایی نیست.

و اما فیض اقدس که منسب خلافت الهی را داراست، در مسلک عرفا فیض ذات است بر ذات، که از این افاضه فیض اسماء و اعیان ثابتشان در حضرت علم حاصل شده و فیض مقدس مفتاح مفاتیح غیب و شهود و نفس رحمن و وجود منبسط است که از این فیض اعیان علمی خلعت وجود پوشیده و عینی می‌گردند.

«حق به حسب فیض اقدس اعیان قابله و به فیض مقدس اعیان را به اسم نور ظاهر

می‌سازد.^۵

مرحوم جامی در نقد النصوص چنین می‌گوید:

«عطایای ذاتیه را مراتب است: اول فیض اقدس است که فائض می‌شود از ذات حق هم بر ذاتش و حاصل می‌گردد از او اعیان و استعداداتش و دوم آنکه فائض می‌شود بر طبائع کلیه خارجییه از این اعیان و سیم آنکه فائض می‌شود از آن طبائع بر اشخاص موجوده به حسب مراتب ایشان»^۶

باز می‌گوید:

«حضرت ذوالجلال والاکرام فیاض علی‌الدوام است نخست به حسب فیض اقدس به صور استعدادات و قابلیتات تجلی فرمود و خود را در مرتبه علم به رنگ همه اعیان بنمود پس از آن به فیض مقدس اعیان را علی‌قدر استعداداتهم خلعت وجود بخشید و لباس هستی پوشانید فالقابل لایکون الا من فیضه الاقدس و المقبول الا من فیضه المقدس»^۷

مصباح بیست و هفتم: هذه الخلافة هي روح الخلافة المحمدية و ربها و اصلها و میدوها...

بیان: مقام واحدیت اولین کثرت از ناحیه تجلی حق به فیض اقدس است که همان تجلی حق به اسماء جزئیه و کلیه در اعیان ثابته و صور قدریه می‌باشد. به حکم عدم کثرت در ذات حق تعالی، اسماء عین هم و عین ذاتند و تکثری در آنها راه ندارد. تعدد در اسماء ناشی از کثرت در مفهوم است نه کثرت در حقیقت. اسمی که سمت خلافت بر دیگر اسماء را دارد، اسم الله جامع جمیع اسماء الهیه است. این اسم به لحاظ آنکه حکم بطون و ظهورش، قهر و لطفش یکی است اول اسمی است که از فیض اقدس خلعت وجود پوشید و جامع دیگر اسماء گردید. پس به یک منظر این اسم متحد با فیض اقدس و به یک منظر متحد با دیگر اسماست.

چون اسماء از مجرای این اسم وجود یافتند حکم همه رجوع به آن و اندکاک و استهلاک در آن اسم است. حقیقت محمدیه که عین ثابت الله و محل نزول این اسم است نیز سمت خلافت بر دیگر اعیان دارد پس دور از ذهن نیست اگر گفته شود خلافت کبرای الهیه باطن خلافت محمدیه و اصل آن است.

نکته: حقیقت خلافت عبارت است از صورت مرتبه الهیه که حقتعالی آن را عطا می‌کند به

هر که او را بر عالم خلیفه ساخته است و امامت اسمی است از اسماء خلافت. به خاطر آنکه هر یک از اعیان مظهر اسمی از اسماء الهیه‌اند، پس خلافت یا با واسطه است یا بی‌واسطه. زیرا که اسماء از لحاظ بطون و ظهور و نزدیکی و دوری به اسم اعظم با یکدیگر متفاوتند بنابراین هر فردی از افراد عالم را نصیبی از خلافت است که به آن نصیب به تدبیر آنچه بدو متعلق است قیام می‌نماید. در مطالب بعد حقایقی پیرامون خلافت الهی را روشن می‌کنیم.

مصباح بیست و هفتم: ...ان هاء فی قوله تبارک و تعالی انا انزلناه فی ليله القدر اشاره الی الحقیقه الغیبیه النازله فی بنیه المحمدیه الی هی حقیقه ليله القدر.^۸

بیان: کلام شریف الهی در هر یک از عوالم وجود نامی دارد متناسب با آن نشئه. در حضرت احدیت مطلقه نام آن قرآن است که وصول به تمام حقایق آن و ادراک جمله معانی کلیه و جزئیة اش، جز برای اولیاء محمدین مقدور نیست. قال حق تعالی:

انه لقران کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون^۹ و عن جابر قال: سمعت ابا جعفر یقول: ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب و ما جمعه و حفظه کما نزله الله تعالی الا علی بن ابیطالب و الائمه من بعده.^{۱۰}

در حضرت واحدیت و احدیت جمع نام آن فرقان و در مقام کثرت و تفصیل اسمائی آن را کتاب نام است. همچنانکه در حدیث فرمود: نزد آصف علمی از کتاب بود زیرا که درک او از مراتب اسماء، کلی و فنای او تام نبود. پس از آن در علم فعلی حق و مشیت فعلیه و مقام تجلی به فیض مقدس که ظهور علم ذاتی حق و علم تفصیلی در عین کشف تفصیلی است، نام آن تیان و کتاب مبین است قال: حم والکتاب المبین انا انزلناه فی ليله مبارکه^{۱۱} و در عالم ملکوت نام آن نور و... باید دانست که هر چه تعینات در عوالم وجود به ترتیب نزول بیشتر شود نامهای این کتاب الهی بیشتر می‌شود. دور از باور نیست اگر بگوئیم قرآن حقیقت منجلی از تجلی به فیض اقدس است که تقدیر استعداد عوالم را به عهده دارد و چون صاحب مقام جمعی است هم مبشر است و هم منذر.

اشاره: حقیقت قرآن متجلی و ساری در تمام عوالم غیب و شهود و آشکار و باطن در جمله

کائنات است. پس اگر به دقت بنگری وجود هر کس قرآنی است که خود از آن بی‌خبر است و حقا که این کتاب مصنوع دو دست جمال و جلال الهی و مظهر اسم‌الله اعظم است از این رو صورت حقیقت محمدیه و قرآن عظیم یکی است و اینها در نشئه شهادت به حسب ظاهر از یکدیگر جدا شده‌اند. پس اولیاء محمدین قرآن ناطقند و کتاب قرآن صامت و هم کلام‌الله الذی یتکلم بهم و سمع‌الله الذی یسمع بهم و عین‌الله الذی یبصر بهم.

بیانی عرشی: اعیان ثابته و اولیاء محمدین که در حضرت علمیه متعین به یک عین‌اند پس از رجوع از مقام قرب در قوس نزول و طی اسفار ثالث و رابع و تکمیل مقامات، اعنی صحو بعد المحو، به حسب تجلی به فیض اقدس که سرّ قدر است در حضرت قدریه، که تقدیر استعداد ایشان را حق تعالی بیدی الجمال و الجلال مقرر فرمود و اصل به مقام نبوت شدند که این مقام انباء از عوالم نازله و صاعده وجودیه من‌الغیب و الشهودیه است که خاص صاحبان این مرتبه یعنی جامعان عوالم کونیه و مکانیه که تعریف انسان کامل حقیقی است می‌باشد. پس بنا بر آنچه دانستی می‌توانی این مطلب را بفهمی که نزول حقایق و مراتب این کتاب جامع الهی به توسط اسم اعظم‌الله که رب انسان کامل و اسم متجلی در وجود اوست صورت گرفته است یعنی آنکه جبرائیل خود قبل از نزول وحی در عالم شهادت بر قلب پیامبر که نقش معلم او را ایفا کند در عوالم غیب و در حضرت واحدیت این اسم او را خاصه تعلیم این حقایق فرمود تا پس از حضور حضرت محمد(ص) در جلوه عالم ملک علت ظهور آن حقایق مکنون باشد بر قلب پاک پیغمبر «و در این مقام گاه شود که آن حقیقت غیبیه و سریره قدسیه که در حضرت علمیه... مشهود شده از طریق غیب نفس و سرّ روح شریف آنها به توسط ملک وحی که حضرت جبرئیل است تنزل کند در قلب مبارک آنها»^{۱۲} پس با این بیانات معلوم گردید که ضمیر هاء در آیه مذکور اشاره به آن حقیقت غیبی و لاطهور در عوالم شهود دارد که بر قلب پاک پیامبر یکجا نازل شده است. شاید مقصود از آیه سوره نجم که فرمود: فاوحی الی عبده ما اوحی^{۱۳} پس از وصول به مقام او ادنی اشاره به همین مطلب باشد.

تکمیل کلام: در بیان لیلہ القدر

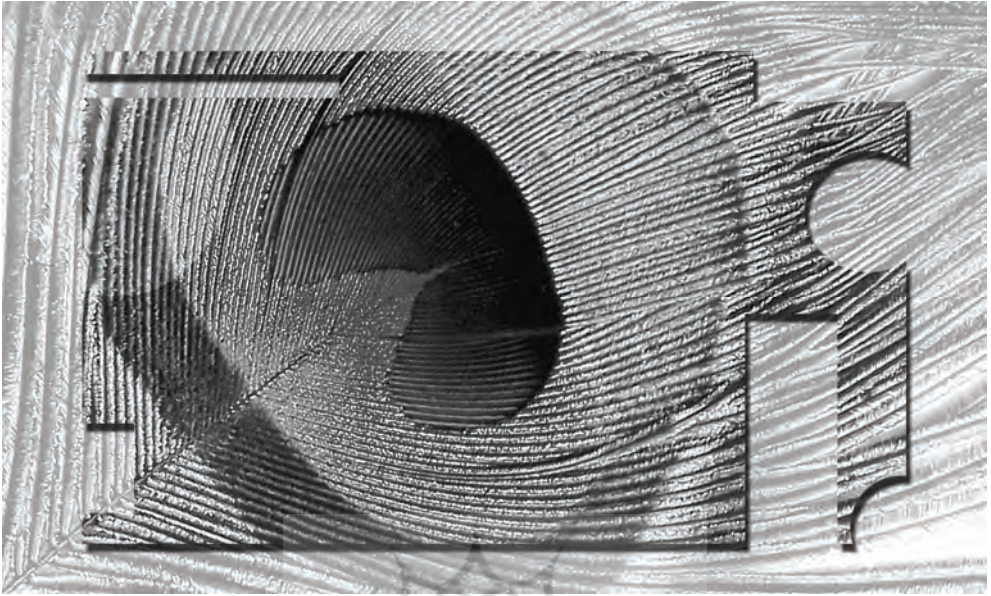
در مسلک عرفا وارد است که هر حقیقت ظاهری در عالم ملک، دارای حقیقتی باطنی است در عالم ملکوت و هر نشئه دنیوی را نشئه‌ای است برزخی به حسب مراتب وجودیه و لیلہ القدر را همانطور که ظاهری است در دنیا به حسب روایات باطنی است در ملکوت و آن به حسب تعابیر عرفا عبارت است از مقام احتجاب شمس وجود در پس حجب تعینات و کثرات، بی هیچ تجافی و انخلاع از مرتبه اصلی و اولی خود که تعبیر به لیل می‌شود و یوم القدر را خروج آن حقیقت از جبال تعینات و صعود آن به افق اعلی گفته‌اند. پس به این تعبیر حقیقت محمدیه مشتمل بر یک لیلہ القدر و یک یوم‌القیامه است زیرا که اولیاء محمدین جمع دایره وجود و حقایق غیب و شهودند. بنابراین معنای آیه این است: ما قرآن را که کلام حق در احدیت مطلق است، با تمام حقایق غیبی آن یک‌جا و بدون هیچ واسطه بر بنیه محمدیه وارد کردیم نه نازل، زیرا که نزول (با حفظ اصل مقام) متضمن آن است که از مراتب حقیقت اصلی کاسته شده و متناسب با قلب وارد شود در حالی که قلب انسان کامل حقیقی محل خلافت‌الله است در زمین. این امر برای پیغمبر حاصل نشد مگر پس از گذر از قاب قوسین و ولوج به مقام تدلی او ادنی.

مصباح سی و یکم: ... فی تحقیق حقیقه العماء الوارد فیها الحدیث النبوی...^{۱۴}

بیان: حضرت امام در مصباح‌الهدایه حدیث را این‌گونه نقل کرده‌اند که از پیغمبر سؤال شد: این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق؟ جواب فرمود: کان فی عماء. در اینکه منظور از عماء چیست و حقیقت آن کدام است بین علماء عرفان اختلاف است برخی آن را مقام احدیت و برخی آن را مقام واحدیت گفته و بعضی چون امام عماء را فیض اقدس عنوان کرده‌اند.

این فناری در مصباح، اصلی با این عنوان گشوده است که «الاصل التاسع فی ان النفس الرحمانی بای اعتباریسمی عماء و فی خواص العماء»^{۱۵} نفس الرحمن عبارت است از مقام مشیت مطلقه و فیض مقدس همچنین سید حیدر املی در المقدمات می‌گوید:

«عندالعارف العماء هو الحضرة الواحديه الحائله بین الاحديه الذاتيه و بین الحضرة الخلقیه»



الربوبیه»^{۱۶}

و عندنا حقیقه العماء عبارت است از: اصل هویت غیبیه‌ی نازل در حضرت احدیت ذاتیه به تجلی فیض اقدس نه حضرات وجودیه که در بالا به آن اشاره فرموده‌اند.

مصباح سی و پنجم: هذه الحضرة هي حضرة القضاء الالهی و القدر الربوبی...^{۱۷}

بیان: در این مصباح اشاره‌ای است به برخی مطالب درباره قضا و قدر و حقایق مربوط به آن. گرچه عرفا و بزرگان به واسطه حیرت و ضلالت، نوع مردم را از غور در اطراف آن نهی کرده‌اند لکن اشاره به شمه‌ای از اسرار آن با صرفنظر از بحث دقیق پیرامون آن برای خواص خالی از لطف نیست.

از بعضی عرفاست که مقام احدیت ذاتیه عبارت از قضا اول و مقام واحدیت قضا ثانی و قدر اول می‌باشد. این مرتبه قدریه در حضرت ارتسام عبارت است از تجلی حق به فیض اقدس و

حصول اسماء و اعیان در حضرت علمیه و سریان آن در عالم عینی به تجلی ثانی برای بروز اعیان خارجی؛ تا هر شی مظهر اسمی از اسماء الله باشد و او را در حضرت علمیه عینی تا تعیین او باشد. در این مقام که از آن بحث شد هر وجود و ممکن به استعداد خود از اسمی بهره دارد و سعادت و شقاوتش رقم می خورد. پس در این مقام تغییر و تبدیل حاصل نشده و بداء ندارد. فظهور الاعیان فی الحضرة العلمیه تقدیر الظهور العینی فی النشئه الخارجیه.^{۱۸} آنچه در قضاء اول حاصل می شود عبارت است از علم تفصیلی و کشف اجمالی حق پس عرفا مقام قدر را مرتبه اعیان ثابته دانسته و اینکه گفته اند انسان کامل به سر قدر آگاه است از آن روست که او را ولوج کامله در حضرت واحدیت و احدیت جمعیه می باشد و انباء او کاملترین انباء.

اشاره: این مرتبه از قضا و قدر حتمی را که دانستی، در عوالم نازله مراتب نازله و تغییر پذیری است که آخرین مرتبه آن را عالم ماده و شهادت گفته اند:

«رئیس ابن سینا و میرداماد که در سر قدر بحث کرده اند به اعتباری مقام قضا را علم الهی و مرتبه قدر را مجموعه نظام وجود دانسته اند چه آنکه کلیه مراتب و درجات وجودی و عوالم جبروتی و عالم نفوس و عالم ماده را که مرتبه نازله قدر است مطابق نظام ربوبی دانسته اند.»^{۱۹} با این تعبیر، هر عین ثابتی صورت قدری آن کس که از ناحیه تجلی اسم مناسب با حال و استعداد آن حقیقت وجود خارجی پیدا نماید. و علم حق آنچه که در ذات کامن بوده است را آشکار کند. و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم.^{۲۰}

نویسنده می گوید: قضا و قدر مشتمل است بر هفت مرتبه همچون بطون سبعة قرانیه مطابق با مقامات انسان کامل نه به این ترتیب که هر مقام نسبت به عالم مافوق خود در حکم قدر و نسبت به دون خود در حکم قضا باشد بلکه به این معنا که قضا و قدر در هر عالمی دارای مرتبه ای است که صاحب هر مرتبه خبر از قضا و قدر مربوطه و مطمئن در همان عالم دهد از این رو انسان کامل خبر از قضا و قدر در حضرت احدیت و واحدیت و عالم اسماء و اعیان دهد و آگاهی او به اسرار آن کامل و تام است عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول.^{۲۱}

اشکالی نیست اگر بگوئیم کتاب مبین که مرتبه ولایت و علم فعلی تفصیلی ظهوری حق

است در بنیه محمدیه که ليله مبارکه است نازل شده و این کتاب مبین شاید عبارت از قضا و قدر در مرتبه علم فعلی حق و مقام و وجهه یلی الخلقی اولیا محمدیین باشد که در آن علم تقدیر ارزاق و آجال و نزول باران و علوم دیگر که در قرآن به بعضی از آنها اشاره شده است باشد. حم والکتاب المبین انا انزلناه فی ليله مبارکه انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم.^{۲۲}

«فهو المتنزل من غیب الهویه الی الشهاده المطلقه فهو ليله القدر و له الخروج من جمیع الحُجُب بظهور یوم القیامه فیهِ فهو یوم القیامه فاستتار نور الاحدی فی تعین الاحمدی ليله القدر»^{۲۳}

مصباح چهل و چهارم: هذه الخلافه التي سمعت مقامها و قدرها و منزلها هي حقیقه الولاية^{۲۴}

بیان: حقیقت ولایت دارای دو اعتبار است: به اعتبار حقّ خلقی، حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شؤون ذاتیه و اسمی از اسماء ذاتی او و منشأ ظهور و بروز تعینات در حضرت علمیه است. و به اعتبار خلق حقّی، عبارت است از فنای بنده در اسماء و ذات و بقای او به بقای ذات و بعباره اخری عروج به قاب قوسین او ادنی.

ولایت به دید اهل تحقیق نظیر تجلی و تنزل وجود مطلقه از غیب هویت در تمام عوالم امکانیه از غیب و شهود تا انتهای عالم ملک و شهادت است. همان طوری که وجود در مقام تنزل در حقایق به مرتبه‌ای از نزول می‌رسد که صفات کمالیه خود را از دست داده و منغم در امکان و مستور در حجب گشته و آنگاه که از جبال تعینات بیرون آمده و به طریق سلوک اوصاف کمالیه خود را بازیافته و متصف به جمیع کمالات وجودی گردد؛ حقیقت ولایت نیز همین احکام را بی کم و کاست قبول می‌کند. به این معنا اولیا دارای مراتب و ولایت مشتمل بر درجات متفاوت خواهد بود.

سالک قبل از اتصال به مراتب ولایت، و فنای در افعال و اسماء خود مبدأ افعال خود است اما پس از رفض تعینات و زدودن غبار کثرات و خرق حجب ظلمات واصل به فنای افعال شده و قرب افعالی برای او حاصل می‌شود. این انتهای سفر اول است. در پایان سفر دوم که محلش در اسماء و هدفش سیر در آنهاست سالک به توحید اسمائی و قرب فرایض رسیده و در پایان اسفار اربعه به

توحید ذات و فنای در فنا و بقا به بقاالله نائل می‌شود.

ولایت در خواص مشتمل بر این سه مرتبه کلی است. پس ولایت عبارت است از مقام ادراک اسماء. اسم متجلی در وجود انسان کامل، چون مشتمل بر دو قوس و جامع جمیع اسماء الهیه است، ولایت او اتم مراتب ولایت و کاملترین آنهاست. یعنی ولایت‌الله برای انسان کامل است. پس ولایت علویه و حقیقت محمدیه هر دو ظهور فیض اقدس بوده و با هم متحدند. این حقایق به مقام غیبشان متعین به هیچ تعین نیستند و متصف به هیچ صفتی نمی‌شوند اما به وجهه ظهوری خود در تمام اسماء و اعیان بلکه در تمام مظاهر شهودی عوالم وجود ظاهر و در جمله ذرات عالم سریان دارند. حقیقت ولایت علوی و محمدی با کل ممکنات از ازل الازل تا ابدالابد معیت قیومی الهی داشته و در سرّ و علن با ایشان بوده‌اند. این به خاطر احاطه اسمایی، قرب فرایض، ولوج به مقام قاب قوسین او ادنی و کشف بطن هفتم قرآن بر ایشان است. خاتم‌الاولیاء کان ولیا و آدم بین الماء والطين. سرّ آنکه پیغمبر فرمود من با همه انبیا در باطن بوده‌ام و علی در ظاهر اشاره است به اینکه خاتم‌الاولیاء ظهور خاتم‌الانبیاء و بطون جمیع انبیاست. این حدیث شریف اشاره به همان معیتی دارد که به آن اشاره شد.

«پس چنانچه حق تجلی می‌کند مر خلق را از وراى حجب اسماء که تحت مرتبه اوست همچنین خاتم رسل نیز متجلی می‌شود مر خلق را از عالم غیب در صورت خاتم‌الاولیاء پس مظهر ولایت تامه او باشد.»^{۲۵}

نکته: ولایت به حسب آنچه عرفا گفته‌اند مشتمل بر دو مرتبه است: اگر به اعتبار اول که به آن اشاره شد اعنی حق خلقی لحاظ شود شامل مطلقه و مقیده است و اگر به اعتبار ثانی لحاظ شود شامل عامه و خاصه است.

ولایت من حیث هی هی صفت الهیه و خاص حق است این مرتبه را مطلقه می‌گویند. در این مرتبه ولایت هیچ ظهوری نداشته و مقید به هیچ قیدی نیست. به واسطه تجلیات پی در پی الهی چون مستند به انبیاء و اولیاء گردید مقید می‌شود. این ولایت مقید، صورت نازله و حقیقت ظاهره ولایت مطلقه حق و از شعب و فروعات آن است.

به اعتبار تقرب تکوینی و ظهور و سریان اسماء الله در حقایق وجودیه و عوالم امکانیه ولایت، عامه و شامل جمیع اهل ایمان و کفر می‌شود. و به اعتبار تقرب تشریحی این قسم مخصوص اهل ایمان و عمل شده و به آنان که از علم و عمل و مراتب ایمان حظی ندارند نصیبی نمی‌رسد. ولایت خاصه با احتساب درجات و مقاماتش خاص اهل سلوک و شهود و صاحبان مقام تکوین و تلوین است. به این بیان ولی به کسی می‌گویند که فانی در حق و باقی به رب مطلق باشد. سالک به اعتبار فناء در حق به حسب ذات صفات و فعل که از آن تعبیر به محق و طمس و محو کرده‌اند به مقام ولایت مقیده می‌رسد. نهایت فانی در عین ثابت و حقیقت اسمی، عبارت از ختم ولایت در آن اسم خواهد بود.

حکمت عرشى: چنانکه پیش از این دانستی اسم الله که وجود اسماء مبتنی بر وجود اوست در دیگر اسماء و عین ثابتش در دیگر اعیان و هکذا در عوالم امکان از غیب و شهود به نحوی سریان دارد. این سریان باعث شده که جمله ذرات و اشیاء عالم مظهر اسم الله بوده و بر حسب اسم متجلی در وجودشان صاحب مقامی از مقامات اسم اعظم باشند. از این رو سالکان الی الله، پس از وصول به عین ثابت خود در حضرت علمیه و ادراک اسم متجلی در وجودشان به تقدیر آنچه مقدر شده از



تجلی حق به فیض اقدس، اگر خدا را به آن اسم یا اسماء بخوانند پروردگار اجابتشان خواهد نمود. پس اسماء هر یک اسم اعظمند اگر ادراک شوند. و برای انسان کامل بواسطه آنکه رب او الله است، اسم اعظم الله است.

«فحقیقته فهی احدیه جمع جمع الحقایق الجمعیه الکمالیه و اما معناه فهو الانسان کامل فی کل عصر و هو قطب الاقطاب حامل الامانه الالهیه، خلیفه الله و نائبه الظاهر بصورته التی خلق علیها آدم و اما صورته حسناً فهی صورته کامل ذلک العصر.»^{۲۶}

بنابراین توضیحات هر که خاتم الاولیاء است باید که به اسم اعظم و حقیقت خود به آن ترتیبی که گفته شد دست یافته باشد. پس غلط نیست اگر بعضی از اهل سلوک، که به کشف و شهود رسیده‌اند را خاتم الاولیاء بنامیم. اما حقیقت اولیاء محمدین به واسطه اتحاد با حقیقت محمدیه دارای ولایتی تامند. ولی مطلق که متحقق به اسم الله است افضل از جمیع انبیا و اولیاء، حتی رسل اولوالعزم می‌باشد یعنی آنکه جمیع اسفاری که برای خاتم رسل مقرر است در حقیقت کلیه خاتم ولایت مطلقه امیرالمؤمنین (ع) و اولاد معصومین او و خاتم ولایت محمدیه روحی فداه نیز موجود است. و چون هر یکی از انبیا و اولیاء صاحب ولایتی است و خاتم الانبیا مظهر جمیع ولایات، پس حصه هر یکی از مقام جمع او باشد. لاجرم خاتم رسل حق را نمی‌بیند مگر از مرتبه ولایت نفس خود نه از مرتبه دیگری تا نقصان لازم آید.

ولایت باطن نبوت و نبوت ظهور ولایت و از شئون اوست بعباره آخری هر نبی، ولی است ولی هر ولی نبی نیست. پس مرتبه نبی غیرمرسل اعلی است از مرتبه ولی غیر نبی از برای حصول ولایت و نبوت برای نبی، و مرتبه ولایت اعلی است از مرتبه نبوت و رسالت و مرتبه نبوت اعلی است از مرتبه رسالت از آنکه ولایت اولیاء جهت حقیقت ایشان و نبوت انبیا جهت ملکیت ایشان است. «فاعلم ان الولاية هی الفلک المحيط العام و لهذا لم تنقطع و لها الانبیا العام»^{۲۷} اطلاق اسم فلک بر ولایت از آن روست که ولایت حقیقی چون احاطه افلاک به آنچه تحت اوست محیط به نبوت و رسالت و ولایت و خلافت است.

رسالت و نبوت تشریحیه برای آنکه از صفات کونیه زمانیه‌اند منقطع می‌شوند، اما ولایت به

لحاظ آنکه از صفات الهیه است هیچگاه از لا و ابدا منقطع نمی‌شود. برای هیچ یک از انبیاء و اولیاء وصول به مقام الوهیت و حضرت واحدیت میسور نیست مگر بواسطه ولایت که باطن نبوت است و چون این مرتبه از روی جامعیت اسم اعظم، خاص خاتم الانبیاست و از طریق ظهور او در شهادت به تمامی خاتم اولیاء را پس صاحب این مقام واسطه است در میان حق و جمیع انبیاء و اولیاء این همان برزخیت کبری است که عرفا به آن اشاره کرده‌اند.

تنویر: شیخ اکبر در فتوحات می‌فرماید:

الختم ختمان؛ ختم به الولایه مطلقا و ختم یختم به الولایه المحمدیه فاما ختم الولایه علی الاطلاق فهو عیسی (ع) فهو الولی بالنبوه المطلقه فی زمان هذه الامه و قد حیل بینه و بین نبوه التشریع و الرساله فینزل فی آخر الزمان وارثا خاتما لاولی بعده فکان اول هذا الامر نبی و هو آدم و آخره عیسی اعنی، نبوه الاختصاص فیکون له حشران: حشر معنا و حشر مع الانبیاء والرسل و اما ختم الولایه المحمدیه فهو لرجل من العرب اکرمها اصلا و بدوا و هو فی زماننا الیوم موجود عرفت به سنه خمس و تسعین و خمسه و رایت العلامه التي قد اخفاها الحق عن عیون عباده و کشفها لی بمدینه فاس حتی رأیت خاتم الولایه فیه و هی الولایه الخاصه لایعلمها کثیر من الناس.^{۲۸}

بنا بر آنچه از قبل به آن اشاره شد، ولایت گاهی مقید به اسمی از اسماست، چنین ولایتی محدود و مقید به قیود خاصی است. به خاطر آنکه مرتبه عیسی اکمل مراتب نبوده و حقیقتش از اسم اعظم دور است مراد از ولایت مطلقه در حق او همان ولایت عامه اولیاست که به آن اشاره شد. ولایت حقیقت محمدیه بوصف اطلاق متجلی در تمام مراتب ولایت انبیا و اولیاست. ظهور کامل او در عالم در وجود امیرالمؤمنین علی (ع) است این ولایت همچنین متجلی در مظاهر اوصیاء محمدی است تا به جمیع اوصاف در مشکات خاتم الاولیا حضرت مهدی سلام الله علیه ظهور می‌نماید. به لحاظ سعه ولایتش، آن حضرت جامع اوصاف حسنه و فضائل جمیع انبیاء و رسل و اولیاء الهی است. ولایت خاصه برای احدی حاصل نمی‌شود مگر پس از نیل به اعلی مراتب فنا و محو تام و ختم مدارج ولایت و سیر جمعی در جمیع اسماء و صفات. ابتدای این مقام، نهایت مراتب سیر اولوالعزم از رسل است که نهایت مقام قاب قوسین است. شروع در بدایت مقام او ادنی ابتدای سیر استکمالی مختص به حقیقت محمدیه است.

مصباح چهل و هشتم: ان النبوه لحقیقه المطلقه هی اظهار ما فی غیب الغیوب...^{۲۹}

بیان: انباء و نبوت ظهور ولایت است. نبوت مطلقه حقیقت محمدیه (ص)، همان اظهار غیب مکنون وجود در مقام واحدیت است که به حسب استعدادات اعیان و حروف الهی مسطور در حضرت علمیه است. و به اعتبار تعلیم حقیقی و انباء ذاتی نبوت، مقام ظهور ولایت و خلافت است. خاستگاه ظهور نبوت از حقیقت محمدیه بوده که آن حقیقت مظهر تام اسم الله و در بردارنده مراتب ظهور و بطون است. مرتبه ظهور آن اسم، با تجلی نبوت جلوه گر شده و مرحله بطون آن با ظهور ولایت استمرار یافته است.

انباء در هر نشئه‌ای، متناسب با همان نشئه است. مرتبه اول خلافت که همان خلافت کبرای الهیه فیض اقدس است مبدأ جمیع ولایات و خلافات و نبوات است. ظهور این خلافت در حقایق اعیان در حضرت واحدیت، تجلی و انباء حق است به صورت خلافت محمدیه و تعلیم حقیقی بعد از مقام ذات. این اول مرتبه از مراتب انباء است و به عبارت دیگر، انباء در عالم اسماء و صفات اظهار حقایق غیبی مکنون در ذات است بر اعیان ثابته به واسطه تجلی حق به فیض اقدس. چون اسم الله جامع جمیع اسماء الهیه و عین ثابت او اکمل اعیان و مشتمل بر همه آنها و واسطه در فیض است، آنچه از وجود نصیب دیگر حقایق می شود حاصل انعکاس تجلی و ظهور حقیقت محمدیه است چه در عوالم امر و علم و چه در عوالم خلق و عین. یعنی آنچه که انبیاء از آدم تا آخرین آنها، انبا می کرده‌اند از مشکات نبوت خاتم رسل دریافته‌اند. کنت نبیا و آدم بین الماء والطين. حقیقت محمدیه به حق در عالم موجود و متحقق به نبوت بود، پیش از مبعوث شدن به رسالت در عالم عین. غیر از او از انبیاء و رسل واصل به این مقام شدند در حالت بعثت در عالم خلق. اعیان انبیاء پیش از ظهور صورت بشریه و بروز نشأت عنصریه در حضرت واحدیت، اگرچه طالب ظهور نبوت بودند اما با وجود ظهور انوار حقیقت محمدیه، مخفی بوده و قادر به اظهار وجود نبودند چون اختفای کواکب برابر نور خورشید.

به لحاظ آنکه حقیقت محمدیه در تمام هستی و عوالم وجود سریان دارد و نبوت او نیز [که

گفته شد شروع تمام نبوت از او بوده است [در غیب و شهود جاری است، و به خاطر آنکه هر یک از اسماء در حضرت واحدیت منشأ اظهار کمال ذاتی خود است و عالم عین تجلیات اسماء و ظهورات آنهاست پس بر سالک مشهود است که هر جزوی در این عالم از اسم متجلی در وجود خود خبر می دهد همانطور که هر عینی از اسم خود و اسماء از ذات. به این اعتبار اگر لحاظ شود جمله عالم انبیا و صورت ظهوری و شهودی نبوت محمدیه اند.

همانطور که بیان شد، نبوت اسم الله کاملترین نبوتهاست. انبیاء غیر از نبی اسلام چون در ظهور تابع اسم اعظمند، حکومت بر مظاهر اسماء را به تبع حقیقت محمدیه دارند. امتیاز انبیا از یکدیگر و برتری یکی بر دیگری و ایضاً احاطه بعضی بر بعضی به لحاظ شمول دایره نبوت و ولایت در آنهاست. چون دایره ولایت هر نبی که از دایره ولایت پیغمبر دیگر اوسع و اکمل باشد، اشرف و اعظم خواهد بود. دایره ولایت و مقام باطنی رسل اولوالعزم به حسب حیثه اتم از ولایت سایر انبیاست.

ولایت چون باطن و مفیض نبوت است، میزان انباء هر کس نیز وابسته است به مقام ولایتش. آن نبی که ولایتش محدود است به اسماء جمال از او نمی توان انتظار داشت که خبر از اسماء جلال هد. سر آنکه بعضی از انبیا در رسالت خود موفق نبوده و نتوانستند مردم را به حق هدایت کنند همین است. جمع بین تشبیه و تنزیه خاص پیغمبر اسلام بود که دیگر انبیا از آن بهره ای نداشتند.

نبوت یا تعریفی است یا تشریحی. نبوت تعریفی حاصل در قوس صعود و ولوج در واحدیت و احدیت است و نبوت تشریحی حاصل در قوس نزول و فرق بعدالجمع است. اینکه در کلمات اهل عرفان مذکور است که عین ثابت انسان کامل محمدی مظهر کافه اسماء الهیه است، مراد آن است که اعیان علمی جمله خلائق از سابقه و لاحق از اجزاء و ابعاض و ظهورات حقیقت محمدیه است و از مجلای آن، اسم اعظم حاکم بر حقیقت محمدیه، متجلی در اعیان انبیاء و اولیاء است. از این جهت ارباب معارف گفته اند: کلیه شرایع الهی از اغصان و اوراق شریعت مطلقه محمدیه است زیرا که آن حقیقت مطلقه اولین تعین موجود و اولین ظهور از غیب مکنون است که در حضرت

علم ظاهر گردید. اگر فضایل همه انبیاء و اولیاء جمع شود برابر خواهد بود با فضایل خاتم الانبیاء و خاتم الاولیاء یعنی آنکه انبیا گوشه‌ای از فضایل و رشحه‌ای از بحر کرامات او را واجدند و بعبارۀ آخری صورت هر نبی یا ولی محل بروز و ظهور صفتی از اوصاف آن حقیقت است. کیفیت و اسرار اخبار انبیاء از غیب در ارشاد مردم، و حقایق پیرامون آن از مکنونات قلب عرفاست.

تتمیم «ولما كانت الولاية، اكبر حیطه من النبوه و باطنها لها شملت الانبیا و الاولیاء فالانبیاء اولیاء فانین فی الحق باقین به منبثین عن الغیب و اسراره بحسب الاقتضاء الاسم الدهر انبائه و اظهاره فی كل وقت و حین منه... ثم الانبیاء لجمعهم بین المرتبتین الولاية و النبوه و ان كانت ولايتهم اعلى من نبوتهم و نبوتهم اعلى من رسالتهم لأن ولايتهم جهة حقیقتهم فیه و نبوتهم جهة ملکیتهم اذ بها یحصل المناسبه لعالم الملائکه فیأخذون الوحی منهم و رسالتهم جهة بشریتهم المناسبه للعالم الانسانی و الیه اشار الشیخ (رضی الله عنه) بقوله «مقام النبوه فی البرزخ دون الولی و فوق الرسول» ای النبوه دون الولاية التي لهم و فوق الرساله»^{۳۰}

نور شانزدهم: فان مقام الرحمانیه التي هي مقام بسط الوجود و مقام الرحیمیه التي هي مقام بسط کمال الوجود... و لهذا جعل الرحمن الرحیم تابعین لاسم الله...^{۳۱}

بیان: در مسلک عرفا اسم عبارت است از مقام ظهور و تجلی ذات با صفتی از صفات مثلاً اسم رحمن، تجلی ذات است با صفت رحمت. به واسطه اعیان ثابته و سریان ذات غیبی در عوالم وجود، اسماء الهی و تجلیات ربانی در تمام این عوالم جاری‌اند. اسم اعظم الله به خاطر بساطت تام و غیبیت کامل و کمالیت محض در مقام واحدیت، اولین اسمی بود که به تجلی حق به فیض اقدس در حضرت علم، ظاهر گردید پس واسطه در وجود دیگر اسماء گردید. نتیجه آن شد که نبوت و ولایتش اتم از غیر گردید. انبائش به وجهه غیبی به خاطر اتحاد با فیض اقدس، از هویت غیبیه و ذات حق است. به تجلی فیض اقدس به اسم الله، دو اسم الرحمن و الرحیم بعد از اسم اعظم اولین اسمائی بودند که ظاهر گردیدند. به همین خاطر حق آنها را تابع اسم الله قرار داد. احاطه این دو اسم بر دیگر اسماء تامتر و بساطشان کاملتر است. به این اعتبار اسم الرحمن عبارت است از

مقام بسط وجود و اسم الرحیم بسط کمال وجود. رحمت امتنانیه یا رحمانیه در کلیه اشیاء و افراد از مؤمن و غیر مؤمن، عامی و خاص، مسلمان و غیر مسلمان جاری است. دریافت این رحمت که عبارت از اصل فیض وجود است متوقف و مستلزم هیچ عملی نیست. هدایت تکوینی از جمله موارد خاص تجلی و ظهور این اسم در عالم عین است. رحمت رحیمیه که از سوادن این اسم و از اظلال آن است خاص اهل طاعت و ایمان است.

مطلع سوم: هل بلغتک اختلاف ظاهر کلمات الحکماء المتألهین و الفلاسفه الاقدمین... مع کلمات العرفاء الشامخین و المشایخ العارفين فی کیفیه الصدور و تعیین اول ما صدر...^{۳۲}

بیان: محققان از عرفا و بزرگان حکما متنفق القولند که اولین صادر از حق و اولین تجلی الهی در مراتب کونیه و خلقیه واحد و عاری از هرگونه شائبه کثرت است. و صدور کثیر از واحد مستلزم تکرر در مبدأ المبادی است. این اولین مخلوق واحد، واجد جمیع کمالات مادون، و شامل جمیع مراتب اسماء و مفیض کائنات است. در اینکه این واحد صادر از افق مطلق عقل اول یا وجود منبسط یا... باشد اختلاف کرده اند. بیشتر حکمای قبل از صدر المتألهین صادر اول را عقل اول و عرفا آن را وجود منبسط و رحمت امتنانیه می دانند. ارباب عرفان که لم ينظروا الی تعینات العوالم و یروا ان التعینات الوجود المطلق المعبر منها بالماهیات فی العوالم خیال فی خیال قائلند به اینکه حقیقت وجود بدون تجافی از مقام غیب الغیوب متجلی در مظاهر خلقیه است. معنای سریان وجود در مظاهر غیب و شهود، تنزل ذات غیبیه است در ملابس خلقیه که اولین تنزل، ظهور آن حقیقت است به وصف وحدت که از آن تعبیر کرده اند به نفس رحمانی. منظور قائلین به قول وجود منبسط، سریان و ظهور فیض مقدس است در مظاهر خلقیه که این سریان همان تجلی و تنزل غیبی ذاتی است در ممکنات. و اما فلاسفه قائلند به عقل کل این مرتبه از عقل، عقل کلی عالم کبیر است که باطن و سرّ و حقیقت و منشأ جمیع عقول جزئیّه و مادون خود است.

«برای صادر اول از جهت اینکه او موجودی است صادر از واجب الوجود وحدتی است بالذات و نیز برای او از جهت داشتن ماهیت و عروض محدودیت ناشی از قصور ذات و مرتبه وجودی او از ذات و مرتبه وجودیه واجب الوجود نه ناشی از جعل جاعل و تأثیر فاعل کثرتی است بالعرض

لذا از جهت وجود ذات او که همواره او را تعقل می‌کند موجودی از وی صادر گردد و از جهت مشاهده حضرت معبود و وجوب وجود و قدرت او و عشق به کمال و جمال او موجود دیگری صادر می‌گردد و از جهت ماهیت و امکان ذاتی و فقر و احتیاج وی به ذات علت موجود دیگری صادر می‌گردد و هر معلول اشرفی به علت اشرفی نسبت داده می‌شود و به همین ترتیب در سلسله علل و اسباب تکثری پدیدار می‌گردد.^{۳۳}

اشاره به مذهب حق: عقل کل منظوی است در عالم کبیر و عالم کبیر را آدم اول دانسته‌اند؛

<i>داتک منک و ما تشعر</i>	<i>دوانک فیک و ما تبصر</i>
<i>اتزعم انک جرم صغیر</i>	<i>وفیک انطوی العالم الاکبر</i>
<i>فانت الکتاب المبین الذی</i>	<i>باحرفه یظهر المضمّر</i>

صادر اول که مجرای نزول فیض و منشأ ایجاد عالم است از فیض مقدس است. فیض مقدس که آن را مفتاح مفاتیح غیب و شکافنده پرده عدم و غیبت نامیده‌اند، ناشی از تجلی فیض اقدس است. منشأ ظهور صور اسماء در حضرت علم، کلیات اعیان و جزئیات آنها، تجلی حق است به فیض اقدس. تجلی حق در این مشهد عبارت است از حب ذات به ذات و شهود حق کمالات لایق خود را و این حب منشأ آن ظهور و شهود است. این فیض دارای صورتی است که اعیان خارجی به نتیجه حصول این فیضند. آنرا فیض مقدس گویند و به حکم اول من بایعه العقل؛ عقل اول اول قوایل امکانی مستفیض از فیض مقدس است. و به عبارت دیگر عقل اول، تجلی اول فیض مقدس و همه کمالات او را دار او منظوی در نور اول است.

فیض مقدس را از آن جهت مقدس گویند که عاری از شائبه تکثر مفاض و مستفیض و فیض است. اینکه عرفا می‌گویند فیض مقدس^{۳۴} متجلی و ظاهر در کافه ذراری وجود است مقصودشان همان سریان هویت غیبیه در عوالم وجودیه است نه آنکه بگویند حقیقت وجود دارای یک نوع سریان و نفس رحمانی دارای نوع دیگری از سریان است کیفیت تجلی فیض مقدس همان نوع تجلی حق، در مظاهر شهودی و غیبی، در ملابس خلقی است. پس این وجود منبسط است که به معیت قیومیه به جمله عوالم امکانی احاطه وجودیه دارد.

نکته: قال الصادق الناطق (ع) خلق الله المشیئه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیئه.^{۳۵}

المشيئه مشيتان: مشيئه ذاتيه؛ فهى اختيار الثابت للحق سبحانه و بها تظهر الاسماء و الاعيان من مقام الاستجنان العلم الاجمالى الى عرصه العلم التفصيلى و مقام ظهور الاسماء و الاعيان من القدر العلمى. و مشيه فعليه؛ فهى ظهور مشيه ذاتيه المعبر عنها بفيض المقدس.

آنچه به فيض اقدس در تعین ثانی ظاهر می شود متعلق مشیت است و گرنه مشیت ذاتیه که در کمون و کینونت ذات، باطن قیض اقدس بوده و دارای اثر و فعلیتی نیست. از ازل بوده و تا ابد خواهد بود. عرفا به لحاظ توجه به این نکته عالی که مشیت به وجه ظهوری تابع حضرت قدریه و از اطلال علم الهی است گفته اند که مشیت فعلیه همان حقیقت محمدیه به وجه ظهوریش و مشیت ذاتیه، حقیقت محمدیه به وجه غیبی اش است. فیض مقدس چون تجلیگاه ظهور اعیان و اکوان است به همه عوالم احاطه داشته و در آنها جاری است.

وارد شده است که اول ما خلق الله نوری و از امام علی (ع) است که فرمود: انا ادم الاول و ایضا قال انا القلم و... و هو عين المشيئه الساريه فى المهيمين اولاً و فى العقل و القلم ثانياً و ورد عن



الاولياء المحمدين نحن المشيئه و لذا عبر عن المشيئه بالحقيقه المحمديه البيضاء و العلويه العليا و اول من بايعهم العقل الاول و لذاقيل انه حسنه من حسناتهم. حقيقت محمدی و علوی به تمام وجه عين مشيت فعلی (در وجه ظهور) و فيض مقدس و عين فيض اقدس (در وجه غیبی) است. پس آن عقل کلی که از آن بحث شد تعین اول و اولین جلوه از جلوه‌های بسیار حقیقت محمدیه است. عقل اول به واسطه آنکه منبعث از نور حقتعالی و فيض مقدس اوست واجد تمام کمالات و حسنات بوده و از جمله بدیها و زشتی‌ها و نقایص مبرا و همراه مراتب خود از عقول جزئی واسطه در تجلی حق در مرئی ممکنات است. بنابراین «در قوس صعود حقیقت محمدیه، همان تعین اول و مقام احدیت است و در مقام خلق و قوس نزول همان عقل اول است.»^{۳۶}

اشاره: حقتعالی چون بسیط من جمیع الجهات است و واجد همه کمالات و فضائل؛ باید آنچه کمال در عالم فرض می‌شود آن ذات مقدس دارای آنها باشد و در مرتبه علم به ذات علم به همه اشیاء داشته باشد. حق چون دارای صرافت ذات و بساطت حقیقت است باید در مقام ذات هیچ کمالی را نشود از او سلب نمود. آنچه اراده و علم و قدرت و کمال تصور شود باید خارج از حیثه علم و قدرت و اراده حق نباشد بلکه حق در مقام ذات چون واجد همه نشئات وجودی است به نحو تمامیت در وجود و قدرت و علم ثانی ندارد.

«فاعلم ان واجب الوجود بسیط الحقیقه غایه البساطه و کل بسیط الحقیقه كذلك فهو کل

الاشیاء فواجب الوجود کل الاشیاء لا یخرج عنه شی من الاشیاء.»^{۳۷}

پس او که بسیط الحقیقه صرف است باید کمال و جمال مطلق باشد نه مقید. اعیان خارجی که نتیجه تجلی فیض مقدسند دارای تقید در کمالاتند و انسان کامل که خود فیض مقدس است و رابط میان خلق و حق و صاحب مقام برزخیت کبری؛ بواسطه کمال عقل و ظهور تمام اسمای الهی در قلبش واجد بساطت است زیرا وجود ذاتاً بسیط است و فلاسفه آن را حقیقت واحد مشکک دانسته‌اند. پس هر عینی خود را بتواند به وجود مطلق عاری از تقیید نزدیک کند و قادر باشد به ادراک اسماء محیطی و محاطی، وحدتش افزون می‌شود مرحوم صدرالمألهین می‌گوید:

«انسان عقلی شیء واحد بسیطی است و این بدین علت است که او موجودی است کامل الذات

و در این وجود کمالی عقلانی جاوید نیازی به بسط و تفصیل و تفکیک قوای جسمانی و ترکیب اعضای گوناگون ندارد. پس مادامی که او موجودی عقلانی است همه چیز او در وجودش موجود است و در نزد او حاضر و مهباست و آغاز و انجام او یک چیزند و علت فاعلی او همان علت غائی اوست.^{۳۸}

تنویر: امام صادق فرمود: ان الله خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره^{۳۹} امام خمینی در بیان نور در حدیث شریف می‌فرماید: ای من نوره الاشرافی و فیضه المنبسط الاطلاق^{۴۰} شیخ اکبر در مراتب عرش می‌فرماید: «اعلم ان العرش خمسہ عرش الحیاه و هو عرش الهویه و عرش الرحمانیه و العرش العظیم و العرش الکریم و العرش المجید فعرش الحیاه هو عرش المشیئہ و هو مستوی الذات و هو عرش الهویه و کان عرشه علی الماء».^{۴۱}

در تفاوت بین مشیت و اراده روایت است که امام رضا سلام‌الله علیه به یونس فرمودند: اتعلم ماالمشیئہ؟ قال: لا. قال علیه السلام: المشیئہ هی ذکر الاول. قال(ع): اتعلم ما الاراده؟ قال: لا. قال(ع): هی العزیمه علی ما یشاء^{۴۲} مشیت مرتبه اعلائی اراده و اراده از اطلال و تعینات و تنزلات مشیت است. و الفرق بین المشیئہ و الاراده ان المشیئہ عین الذات و قد تكون مع اراده و الاراده من الصفات للاسم المرید فالمشیئہ اعم من الاراده فقد تتعلق بها.

خاتمه: شیخ اکبر قدس سره در فتوحات می‌گوید:

«ما الله فهو مع كل شئ فلا يتقدمه شئ و لا يتأخر عنه شئ و ليس هذا الحكم لغير الله و لهذا له الى كل موجود وجه خاص لانه سبب كل موجود و كل موجود واحد لا يكون اثنين و هو واحد فما صدر عنه الا واحد فانه في احديه كل واحد و ان وجدت الكثيره فبالنظر الى احديه الزمان الذي هو الظرف فان وجود الحق في هذه الكثيره في احديه كل واحد فما ظهر منه الا واحد فهذا معنى لا يصدر عن الواحد الا واحد ولو صدر عنه جميع العالم لم يصدر عنه الا واحد فهو مع كل واحد من حيث احديته و هذا لا يدركه الا اهل الله»^{۴۳ و ۴۴}

مطلع چهارم: ... و لذا قيل: العالم عند الاحرار خيال في خيال...^{۴۵}

بیان: معرفت به حقتعالی بر سه قسم کلی است: اول معرفت به آثار و افعال حق. سالک پس از تفکر در آثار حق، که اول منزل از منازل عرفان حق است، شروع به رفض تعینات و زدودن غبار

کثرات و عبور از حجابهای ظلمانی از عالم ناسوت به عالم ملکوت می‌نماید. انتهای این معرفت حصول فنای افعال و توحید فعلی است فقلنا هذا الفنا رؤیه العبد فعله بقیام الله و الفناء لا یکون الا عن تجل الهی فی غیر صورہ کونیه.

دومین مرتبه از مراتب معرفت، معرفت صفات حق است. این قسم مخصوص کسانی است که مظهر تجلیات اسمائیه و صفاتیہ حقد شروع این مرتبه انتهای سفر اول است. سالک به ملاحظه سیر در اسماء و گردش در صفات و آگاهی بر مراتب اسماء و کیفیات تجلیات ربانی، در مقام شهود حق از این جهت که به وجود حق می‌بیند و می‌شنود و حقایق اسماء را عین وجود جمعی حق می‌بیند و صفات را در عرصه وجود موصوف مشاهده می‌نماید، بین ذات و صفات فرقی نگذاشته و تغیر بین این دو را اعتباری می‌داند. این مقام همان فنای صفات و وصول به قاب قوسین است.

سومین مرتبه معرفت شهود حق است بی واسطه اسماء که عبارت است از شهود ذات. سالک در این مقام چون شاهد و مشهود و مشهد را عین هم می‌بیند، به کلی فانی در حق گشته و از او هیچ رسم و تعینی باقی نمی‌ماند. ظهور فرقان بر سالک در توحید اسمائیه و حصول قرآن برای او در توحید ذاتی است. جمع بین قرآن و فرقان و کتاب و کتاب مبین مخصوص اولیاء محمدیه و صاحبان مقام جمعی الهی است. اسماء الهیه که سبحات جلال و حجابهای نورانی‌اند برای سالک در مقام توحید ذات از بین رفته، و حق بیواسطه هیچ اسمی بر سالک تجلی می‌کند. نتیجه این تجلی ربانی اجتماع وجودی و اندکاک وجود خلقی در وجود خالق است. اینجا نه اثری از منیت است و نه اثری از اوئی و فی هذاالمقام نحن هو و هونحن. تنزل حقیقت مطلقه وجود در مرائی ممکنات و اینکه وجود مخلوق از تجلیات آن وجود الهی است؛ در قوس صعود فی طلب مفاتیح الغیب والشهود فی عالم الاسماء والایمان و ولوج به احدیت و فنای ذات عبارت اخرای وحدت ذاتی عند العرفاست که بر آن مباحث زیادی مطرح شده است.

انسان باعتبار اسقاط اضافات و از بین برداشتن رسوم امکانی عین حقیقت وجود است و به اعتبار اتصاف به تعینات در مقام قوس نزول متلبس به لباس غیریت شده و از مقام صرافت وجود

تنزل کرده و به تعینات امکانی متعین است. در مقام قوس صعود و فناء در توحید و رجوع فرع به اصل، برای وصول به حقیقت اصلیه و وجود مطلقه که اصل روحانیت انسانی از آنجاست، باید این تعینات را خلع نموده و حق را خالصاً عن التعینات شهود نماید. پس از ادراک فنای ذاتی است که عالم نزد فانی خیال اندر خیال و محو اندر محو خواهد بود. نتیجه این ادراک دیدن فقط و فقط حق و ندیدن خلق است چون در آن مقام سالک عین حق شده و از خلقت او اثری نمانده، تجلیات الهی و اشراقات ربانی انا فنا بر او نازل شده و مربوبیت او به مقام ربوبیت تغییر می‌یابد. اگر حقتعالی از صاحبان این مقام دستگیری نفرماید ممکن است به ورطه هلاک افتاده و ساقط شوند. سر سقوط ابلیس و تنزل او از مقام ملائکه مهیمه و ظهور اسم مظل در او همین است.

کمال مرتبه سلوک برای آنانی است که حق به تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه تقدیر استعداد آنها را فرموده برای رجوع از مقام جمع به مقام فرق بعدالجمع لهدایه الخلاق. کسانی که به مقام صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء در عین جمع و وجود رسیده‌اند و به مرتبه تمکین بعد تلوین نائل شده‌اند بواسطه تجلی در مقام بعد از فناء، و سیر آن از حق به خلق، به ارشاد خلاق مأمور شده‌اند. این مقام که فناء در احدیت و رجوع به خلق باشد؛ اختصاص به حقیقت محمدیه و اولاد طاهرین او دارد. نهایت اسفار اربعه و رجوع من الحق الی الخلق، شهود وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. این همان دیدن به دو چشم، و جمع بین تشبیه و تنزیه و تجلی بطن هفتم قرآن بر سالک است.

نکته: پس از احتجاب شمس وجود در حجب ظلمانی و نورانی و تعینات و کثرات و نزول او از مکان غیب به عوالم شهود و اغتراب از مقام اصلیش بی تجافی و انخلاع و مستور ماندن در پس حجب بعد از ندای قلنا اهبطوا منها جميعاً، اگر سالکی توانست فرض تعینات و خرق حجب ظلمانی و نورانی و کشف استار کند و خود را به حقیقت خود در حضرت علمیه که پس از تجلی حق به فیض اقدس در عالم قدریه ثابت شده است، واصل کند و مستهلک در اسم الله گردد و حقیقت انالله و انا الیه راجعون در وجود وی به طور تام ظاهر گردد و در نشئه ملکیه دنیاویه به صعق کلی برسد پیش از ظهور دار قیامت، به حکم آیه و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من

فی الارض الا من شاء الله (زمر ۶۸)، گفته می‌شود برای او قیامت کبرای نفسانیه برپا شده و خداوند حساب او را پس گرفته است. پس حقتعالی صعق او به نفع دیگری کند ثم نفع فيه اخری و ان نفع صور دیگر عبارت است از بروز و ظهور تام مالکیت حقتعالی که در این ظهور، سلطنت قاهره پروردگار به نحو اعلی و اشرف مشهود او خواهد بود فقال: لمن الملك اليوم لله الواحد القهار (غافر ۱۶)

اینکه گفته می‌شود؛ سالک پس از رفض تعینات و غبار کثرات به مقام توحید و معرفت ذات رسیده و از خود بیگانه می‌شود به این معناست که با حق یکی شده و به فنا رسیده است. حصول فنا عبارت است از تخلل بنده در حق؛ به این تخلل حق ظاهر و خلق باطن است. آنچه در این مقام اعنی جمع و محو بعد الصحو ظهور پیدا می‌کند، صفات حق و افعال اوست. و چون بنده به مقام فرق بعد الجمع نائل و با بقاء حق باقی و از حال بیخودی خارج شد، آنگاه حق باطن و خلق ظاهر است. در این مقام، صفات حق پنهان و صفات خلق حقی پیداست. پس حق به انسان کامل می‌بیند و می‌شنود و به فتح الله و یختم و فی هذا المقام نحن نحن و هو هو، لفهم الحقایق الالهی لخلایق الظلمانی.

اشاره اجمالی به اسفار اربعه: سفر در اینجا حرکت از موطن نفس است الی الله و رسوله در سفر اول سالک پس از رفض تعینات و خرق حجب ظلمانی نفسانی اولاً و حجب نورانی عقلانی ثانیاً به توحید افعال رسیده و اثر و فعلی را از خود نمی‌بیند بلکه همه را از خدا می‌داند و می‌بیند. در انتهای سفر اول و شروع سفر دوم سالک داخل در توحید صفاتی شده و پس از سیر و غور در اسماء، نهایتاً به توحید صفات و ذات نائل شده و اسماء تماماً (غیر از اسماء مستأثره) مشهود او واقع می‌شود فیصیر ولایته تاماً و یفنی ذاته و صفاته و افعاله فی ذات الحق و صفاته و افعاله. سفر سوم عبارت است از سفر من الحق الی الحق الحقی بالحق ای من حضره الاحدیة الجمعیه الی حضره الاعیان الثابته و سفر آخر از خلق حقانی است به خلق ظلمانی. در دو سفر اخیر که مخصوص انبیاء الاولیاء فانی فی الخلق است، سالک به وجود حقانی اش، اسم متجلی در وجود خود را پس از اینکه در قوس نزول قرار گرفت در سراسر عوالم وجود، از غیب و شهود ملاحظه می‌کند و این



مشاهده چیزی نیست جز اسم یا اسماء متجلی در عین خلقی اش. این اسم متجلی در بنیه ناسوتی سالک ظهور همان عین ثابت اوست در حضرت علمیه که تقدیر استعداد او در آنجا شده است بنابراین سالکی که مثلاً مظهر اسم الرحمن است در حضرت علمیه، شروع به سیر نزولی از این اسم کرده و نهایت سلوک او فنای در اسم الرحمن است. نتیجه این سلوک آن می شود که اشیاء را مستهلک در این اسم دیده و پس از رجوع از حال فنای در این اسم خلق را ارشاد به تجلیات رحمانی کرده و به این اسم رهنمون است. فتکون دوره نبوت و ولایته محدوده بهذا الاسم. اولیاء محمدیین که کلهم نور واحد مظهر اسم الله الاعظم در عوالم غیب و شهودتند پس نبوت و ولایت ایشان اکمل مراتب نبوت و ولایت بوده و بهترین خلافت و رسالت مخصوص آنان است. در مباحث بعد پیرامون این مسأله بیشتر سخن می گوئیم.

مطلع سیزدهم: قال الشيخ محي الدين في فتوحاته: ظهر الوجود بسم الله الرحمن الرحيم...^{٤٦}

چون حقیقت و سرّ این لفظ شریفه کشف و خرق حجب است، بنابراین بر حسب عوالم وجود و مقامات عروج دارای مراتبی است. مرتبه ادنای آن کشف حجب ظلمانی و خرق استار ناسوتی و رفض تعینات و کثرات و مرتبه اعلای آن انخراق سبحات جلال و فنای در ذات الهی است. کاملترین لفظ و مقام برای آن مرتبه‌ای است که جامع دو قوس بوده، و اسم الله جامع جمیع اسماء باشد. بر اساس آنچه از روایات و مکاتیب عرفا بدست می‌آید آن است که بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدای سوره حمد اکمل و اتم مراتب این لفظ و مستجمع جمیع اسماء و جمع دایره وجود بوده و به آن وجود و عوامل وجودی ظاهر گردیده است.

الله چون در اینجا مشتمل بر تمام اسماست، بنابراین باء مقام فیض اقدس و نقطه تحت الباء همان باطن فیض اقدس و به تعبیر دیگر حقیقت محمدیه و علویه خواهد بود و لذا خاتم الاولیاء امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود: من نقطه تحت الباء هستم.^{٤٧}

حضرت امام می‌فرمایند:

«و اما از برای اسم بر طبق آنچه دانستی «مقام غیبی و غیب الغیبی و سرّی و سرالسرّی

است و مقام ظهور و ظهور الظهوری»^{٤٨}

مقام غیب الغیبی آن که لاظهار له، مرتبه باطنی و روحانی حقیقت محمدیه و علویه و صاحبان مقام ظلومیت و جهولیت و مقام غیبی آن برای فیض اقدس و خلیفه کبرای الهیه است زیرا که ذاتاً برای آن ظهوری نیست. مقام سرالسرّی آن وجهه غیبی الله واحدیت ذاتیه و جنبه سرّی آن برای اسماء و اعیان ثابته است و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو^{٤٩} آنگاه مقام ظهوری آن بر جمیع عوالم وجود و ظهور الظهوری آن بر حضرات اولیاء محمدین خصوصاً وارد است. زیرا که فرمود: نحن اسماء الله.^{٥٠}

دو اسم الرحمن و الرحیم به لحاظ آنکه اولین اسماء موجود و مستفیض پس از اسم الله الاعظم بوده‌اند محیط‌ترین اسماء الهیه پس از اسم اعظم هستند زیرا تجلی به اسماء محیطه مقدم است بر تجلی به اسماء محاطیه از این رو پس از اسم اعظم تجلی حق به اسم الله، تجلی به مقام

رحمانیت به بسط وجود و آنگاه تجلی به مقام رحیمیت به بسط کمال وجود است.

یادآوری: اسم اعظم سریان در تمام عوالم وجودی و احاطه قیومیه به جمله ذراری و دراری دارد. و هو معکم این ما کنتم پس تو همنشین الهی و هر کجا که باشی او با توست و غافل نشو از اینکه عالم محضر اوست بنابراین حفظ محضر کن و در محضر حاضر حضور داشته باش.

وميض چهارم: فيكون خلافته باقيه دائمه محيطه ازليه ابدیه حاکمه علی سائر النبوات...^{۵۱}

بیان: علاوه بر آنچه پیش از این در رابطه با خلافت کبری الهی و خلافت اسم اعظم دانستی بر تو معلوم شد که، حضرت ختمی مرتبت چون مظهر تجلی ذاتی است و انبیاء دیگر مظاهر تجلیات اسمائی، و ذات مبدأ اسماء و صور است؛ مراتب وجودی جمیع انبیاء و اوصیاء قبل از حضرتش از شئون و مراتب و فروع ذات آن حضرت است. اولین تعینی که از هستی مطلق جدا شد و وجود صرف بواسطه آن تنزل پیدا کرد مقام خلافت تامه اسم اعظم، که رب حقیقت محمدیه و علویه است می‌باشد. بواسطه این اسم اسماء دیگر متلبس به لباس وجود شده و تکثر مفهومی پیدا کردند. حقیقت محمدیه از باب اتحاد ظاهر و مظهر همان اسم اعظم و وجهه غیبی و ظهوری اوست. اعیان ممکنات که مظاهر آن حقیقت کلیه‌اند به تبع عین ثابت محمدی، ظاهر شدند واسطه این ظهور مقام خلافت محمدیه است که مبدأ انباء انبیاء و اولیاء و خلافت و ولایت آنهاست. از اینجا معلوم می‌شود انبیاء با آنکه همه خلفای حقند لکن خلافت آنها بدون واسطه‌ی خلافت کلیه محمدیه واقع نمی‌شود. مقام بطون ختمی و علوی علیهما السلام مقام تجلی در انبیاء و مقام ظهور آنها تحقق به وجود شخصی موجود در عالم اجسام است.

خلافت انسان کامل محمدی در عوالم علمیه، عبارت است از احاطه و اشتمال بر اسماء و اعیان و در عوالم عینی عبارت است بر حکومت بر مظاهر. این از آن روست که اسم الله جامع جمیع شئون و حاکم بر کافه حقایق الهی است و کسی که متحقق به این اسم باشد حاکم بر جمیع مظاهر اسماء در علم و عین است.

برای هر یک از اسماء الهیه، صورتی عینی است موجود در عالم خارج همچنانکه برای آنها

صورتی است علمی است در عالم غیبی؛ این صورت عینی خارجی در احکام تابع همان صورت علمی است که قبل از این مباحثش عنوان شد. عین ثابت انسان کامل در مقام ظهور و تعین خارجی و خلقی، شامل جمیع حقایق از عقل اول تا هیولای اولی و به حکم اتحاد ظاهر و مظهر عین هر شیء می‌باشد چنین حقیقتی در مقام ظهور خود به وجود شخصی خلیفه حق است در عالم شهادت همانطور که عین او خلیفه الله است در عالم علمیه. اسم هر چه احاطه‌اش بیشتر باشد حکمش وسیعتر و شمولش تمامتر و هرچه دایره حکومت آن ضیق‌تر باشد در فعلیت و ظهور فاقد بسیاری از فعلیات است علت احاطه اسم‌الله بر دیگر اسماء نیز همین است به همین خاطر سعه و جودی و تمامیت و کمال بساطت و غیب و احاطه ذاتی الله امری ازلی و ابدی است که حاکمیت او را بر اسماء تأیید می‌کند. سرّ آنکه انبیاء جامعیت و جودی پیغمبر اسلام را ندارند آنست که مظهر اسم‌الله و متحقق به این اسم نیستند از این رو دوام اسم حاکم بر دولت آنها دائمی نبوده و زوال‌پذیر است.

فسعه دائره الخلافة و النبوه و ضيقها في عالم الملك حسب احاطه الاسماء الحاكمه على صاحبها و شارعها... الى ان ينتهي الامر الى مظهر الاسم الجامع الاعظم الالهى. فيكون خلافته باقيه دائمه محيطه ازليه ابدية حاكمه على سائر النبوات و الخلافات.^{۵۲}

خلافت صورت مرتبه الهیه است که حقتعالی آن را بر هر کس که او را بر عالم خلیفه ساخته عطا کرده است. و خلیفه کسی است که فانی در حق و باقی به بقای او شده و جنبه ربوبیت پیدا کرده باشد زیرا خلافت نیابت از الله است بر خلقش فما صحت الخلافة الا للانسان الكامل و سرّ خلافت جمع بین وحدت و کثرت است. حضرت آدم به حکم و علم آدم الاسماء کلها اولین خلیفه الله و اولین خلیفه حقیقت محمدیه در عالم العینی به لحاظ ظهوری است. سرّ خلافت او علم و احاطه‌اش به باطن اسماء و مقام ظهور اسماء در حقایق عقلیه ارضیه و سماویه بود. ملائکه به لحاظ عدم احاطه کامله به اسماء و اعیان قابلیت خلافت نداشته و امر به سجده بر آدم شدند. سرّ طغیان ملائک بر حق همین بود. عدم پیروی ابلیس از آدم نیز به آن خاطر بود که او خود را لایق خلافت بر زمین می‌دانست نه آدم را زیرا ابلیس از جمله خلایق فانی در حق و یکی از مظاهر اسماء الله بود. اشتباه او در آن بود که نفهمید حقتعالی آدم را کرامت بخشیده است به مرتبه جمع

اسمائی از این رو بر او سجده نکرد و ندانست سجده بر آدم در واقع سجده بر خداست. حقیقت آدم به حسب مرتبه خلافت، همه عالم را تربیت می‌کند و مظاهر جمیع اسماء و صفات را مدد می‌دهد. شیطان هم که مظهر اسم المضل است تربیت از حقیقت آدم می‌یابد پس در واقع آدم خود مضل نفس خود بوده است نه شیطان زیرا آدم (ع) دارای مقام جمعیت بوده و ابلیس یکی از مظاهر و تجلیات آدم و یکی از صفات اوست. بنابراین آدم خلیفه الله است بر همه عوالم و ابلیس خلیفه الله است بر اهل ضلالت و گمراهی، تا هر کس را از افراد خود به کمالی که لایق است و در حضرت علمیه مقدر شده برساند و آن نهایت سلوک اهل نیک و بد است. و از اینجا ظاهر می‌شود سر قول حق سبحانه تعالی از زبان ابلیس که: فلا تلومونی و لوموا انفسکم.^{۵۳} یعنی مرا سرزنش نکنید در گمراهی خود و خود را سرزنش کنید زیرا که ابلیس این حقیقت را می‌داند که اعیان انسان تقاضای آنچه را که کرده و استعداد آنچه را که داشته بدان رسیده است.

نکته: پیش از این گذشت که نبوت و خلافت، از مراتب و ظهورات ولایتند یعنی تا ولی‌ای از اولیاء باقی است مقام خلافت نیز باقی است و نیز گذشت که خلیفه الله کسی است که عالم به اسماء و ذات بوده و فانی در حق باشد و بیان شد که خلافت تنها مخصوص انسان کامل و جامع است، بنابراین زمین هرگاه از خلیفه الله خالی شود، اهل خود را خواهد بلعید این به آن خاطر است که غیر از انسان کامل که صاحب مقام ظلومیت و جهولیت است، کسی قادر به حمل امانت الهی نیست و چون این محمول نیاز به موضوع داشته و حامل می‌خواهد اگر انسان کامل نباشد، راهی نیست جز ظهور دار قیامت تا این امانت به صاحب خود برگردد.

بیان عرشى: حقتعالی در کلام مجید می‌فرماید: و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی بأذنه ما یشاء^{۵۴} القاء حقایق ربانی و اسرار الهی بر قلوب اولیاء مشتمل بر چهار مرتبه است؛ مرتبه اول آن عبارت است از القاء حقایق ذاتیه مکنونه بر قلب پاک نبی بی‌هیچ واسطه؛ این نوع خاص از تجلی الهی مخصوص صاحبان نبوت کامله و ولایت مطلقه و اصلان به قاب قوسین او ادنی و مقام احدیت مطلقه است. و چون اسم متجلی در نبی اسلام اسم اعظم است و نبوت به او کامل شد و دین اسلام تام گردید، بنابراین این مرتبه از القاء خاص

حقیقت محمدیه بالاصل و اولیاء او بالتبع است. حقایق این گروه چون عین الله و مثال اعلای آن فی السماوات و الارضین هستند برای همکلام شدن با او نیاز به واسطه و رابطه ندارند. اولیاء دیگر غیر از اولیاء محمدیین برای ادراک معانی مکنون در حقیقت غیبی الله نیاز به وساطت محمد و آل محمد دارند.

مرتبۀ دوم از مراتب القائنات ربانی از راه وحی است. وحی یا ظاهر است و با واسطه و یا مخفی است و بیواسطه از راه اشراقات قلبی (همچنانکه بر مادر موسی وحی شد^{۵۵} که الهام عبارت از صورت نازلۀ همین مرتبۀ است. آنجا که نیاز به واسطه است اگر سالک سعی بکنند که بدون واسطه کشف اسرار کند نابود خواهد شد.

مرتبۀ سوم القائنات ربانی است که ورای حجب نورانی برای آنانی که در ذات حق فانی نشده‌اند زیرا فانیان فی ذات الله حجب نورانی را خرق کرده و مرتبۀ اسماء را پیموده‌اند.

و مرتبۀ آخر عبارت است از ارسال رسول. به خاطر آنکه حقتعالی برای القائنات خود بر خلق ظلمانی نیاز به واسطه دارد، پس از بودن خلیفه الهی در هر زمان تا روز قیامت گریزی نیست و چون خلیفه الهی صاحب منصب حق بوده و تمام امور الهی به او محول شده است از این رو مربی خلایق بوده و ممکنات چه انسان و چه غیر انسان به او رجوع می‌کنند. این مقام خلافت مقام ظهور و سریان خلافت پروردگار است در همه عوالم وجود. والحمد لله رب العالمین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها:

۱. مصباح‌الهدایه، ص ۱۳.
۲. شرح فصوص خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۶.
۳. مصباح‌الهدایه، ص ۱۶ - ۱۷.





شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۴. مقدمه مرحوم آشتیانی بر مصباح الهدایه امام، ص ۱۳.
۵. شرح فصوص قیصری با حواشی مرحوم جلوه، ص ۲۶۳.
۶. نقدالنصوص، ص ۱۱۴.
۷. همان، ص ۱۱۸.
۸. مصباح الهدایه، ص ۲۷.
۹. واقعه، ۷۷ تا ۷۹.
۱۰. اصول کافی، ج ۱، با ترجمه سیدجواد مصطفوی، ص ۳۳۲.
۱۱. دخان، ۱ تا ۳.
۱۲. آداب الصلاه، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.
۱۳. ۱۰/نجم.
۱۴. مصباح الهدایه، ص ۲۹.
۱۵. مصباح الانس، ص ۳۸۷.
۱۶. المقدمات من نص النصوص، ۴۳۹.
۱۷. مصباح الهدایه، ص ۳۱.
۱۸. مصباح الهدایه، ص ۳۵.
۱۹. مقدمه مصباح الهدایه آشتیانی، ص ۶۳.
۲۰. حجر/۲۱.
۲۱. جن/۲۷، ۲۶.
۲۲. دخان/ ۱ تا ۴.
۲۳. تعلیقات بر شرح فصوص، ص ۶۱.
۲۴. مصباح الهدایه، ص ۳۶.
۲۵. شرح فصوص خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۰.
۲۶. شرح فصوص الحکم جندی، ص ۸۰.
۲۷. شرح فصوص خوارزمی، ج ۲، ص ۴۸۱، عبارت از شیخ اکبر محی الدین نقل شده است.
۲۸. فتوحات، ۴ جلدی، ج ۲، ص ۴۹.
۲۹. مصباح الهدایه، ص ۳۸.
۳۰. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۸۸۳.
۳۱. مصباح الهدایه، ص ۵۵.
۳۲. مصباح الهدایه، ص ۶۴.
۳۳. ترجمه شواهد الربوبیه، جواد مصلح، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
۳۴. فیض مقدس عبارت اخرای نفس الرحمن، مشیت مطلقه و وجود منبسط است.
۳۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵.
۳۶. هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۲۱۷.

۳۷. اسفار اربعه، ج ۱، فصل ۱۰۵، ص ۲۰۲.
۳۸. ترجمه شواهد الربوبیه، جواد مصلح، ص ۳۶۴.
۳۹. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۷.
۴۰. مدرک قبل، ص ۲۷.
۴۱. عقله المستوفی، ص ۵۲.
۴۲. مقدمه مصباح الهدایه، ص ۱۷.
۴۳. فتوحات مکیه، ۴ جلدی، ج ۲، ص ۴۳۵.
۴۴. آنچه به مشیت تعلق می‌گیرد، ایجاد و اعدام است و آنچه به اراده تعلق می‌گیرد فقط ایجاد است.
۴۵. مصباح الهدایه، ص ۶۶.
۴۶. مصباح الهدایه، ص ۷۸.
۴۷. آداب الصلاه، ص ۲۷۴.
۴۸. آداب الصلاه، ص ۲۴۴.
۴۹. انعام / ۵۹.
۵۰. آداب الصلوه، ص ۲۴۱.
۵۱. مصباح الهدایه، ص ۸۳.
۵۲. مدرک قبل، همان صفحه.
۵۳. ابراهیم / ۲۲.
۵۴. شوری / ۵۱.
۵۵. طه / ۳۸.

